

هویت ملی در شعر پژمان بختیاری

حسین گودرزی*

چکیده:

مقاله با تمرکز روی مفهوم هویت و آرایه‌ی تعریف و تبیین عناصر و ابعاد هویت ملی به‌عنوان یکی از اشکال هویت جمعی، نسبت‌تعلق خاطر و دلبستگی به مؤلفه‌های هویت ملی را به‌عنوان بازتاب فرایند جامعه‌پذیری فرد نسبت به ابعاد فرهنگی، مادی و زیستی و روانی و اجتماعی قلمداد کرده است و بر این اساس، تعلق خاطر حسین پژمان بختیاری شاعر و نویسنده‌ی معاصر به عناصر هویت (ملی) ایرانی، از خلال تحلیل محتوای مجموعه‌ی شعر کویر اندیشه‌ی ایشان بررسی شده است. این بررسی نشان می‌دهد که پژمان در غالب ابعاد هویتی جامعه‌اش با دلبستگی خاص قلم زده و در فراز و نشیب‌های تاریخی حیاتش همچون انقلاب مشروطه، جنگ‌های جهانی اول و دوم، نهضت ملی شدن نفت و ... عرق ملی خود را در قالب چکامه‌های بلند سروده و منتشر ساخته است.

کلید واژه‌ها: هویت ملی، علقه‌های ملی و میهنی، انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، غایله‌ی آذربایجان، حزب توده

مقدمه

هویت یا تکیه بر عناصر اولیه‌ی تمایز و تشابه، از مفاهیم کارکردی و مهم در زندگی فردی و اجتماعی به حساب می‌آید. واژه‌ی هویت (Identity) که از ریشه‌ی لاتین Identitas که از Idem به معنای مشابه و یکسانی به کار می‌رود (جنکینز، ۱۳۸۱: ۵)، در ذات خود مفاهیم تشابه و تمایز را به ذهن متبادر می‌کند. به عبارت دیگر، هویت وجه تمایز میان من و ما با دیگران است و ناظر بر تعلقات اساسی و نهادی شده در فرایند جامعه‌پذیری فرد از مشخصه‌های فردی و اجتماعی مربوط به خود در مقابل دیگران است.

بدین‌سان عنصر تعلق و تعهد نسبت به عناصر هویتی، با فرایند شخصیت‌پذیری فرد گره خورده و میزان گرایش به آن عناصر، نسبت تعلقات هویتی فردی و اجتماعی افراد را مشخص می‌کند. همین مسأله، اکتسابی بودن عناصر هویتی را آشکار می‌کند. هویت فردی و اجتماعی نیز در طول همدیگر قرار دارند؛ چه آن که مشخصه‌های هویت فردی ریشه در اجتماع دارند و از طریق ساخت‌های بیرون به فرد منتقل می‌شوند. یکی دیگر از ویژگی‌های هویت، چند لایه‌ای بودن آن است؛ چنان‌که هویت جمعی از خویشاوندی تا هم‌مذهب و هم‌وطن و هم‌نوع بودن را شامل می‌شود. در این میان یکی از مهم‌ترین لایه‌های هویتی، هویت ملی است که جامع‌ترین شکل هویت جمعی نزد مردم نامیده می‌شود و نوعی احساس پای‌بندی، دلبستگی و تعهد به اجتماع ملی (عام) را پدید می‌آورد (رزازی‌فر، ۱۳۷۹: ۱۰۳).

هویت ملی: تعریف و ابعاد آن

از هویت ملی نیز چون سایر مفاهیم در علوم انسانی تعاریف مختلفی ارائه شده است که همگی دارای جوهره‌ی مشترکی است که برگرفته از ابعاد و عناصر اصلی هویت ملی است.

با این حال در این‌جا با بسنده کردن به یک تعریف از هویت ملی، بیش‌تر بر ابعاد و عناصر آن به‌عنوان معرف‌های موضوعی هویت ملی تأکید خواهد شد. این تعریف توسط آقای دکتر باوند به عمل آمده است و البته ایشان در نوشته‌های دیگر به مقتضای حال، تعاریف دیگری از هویت ملی ارائه داده‌اند که دارای همین روح کلی است. «هویت ملی فرایند پاسخگویی آگاهانه یک ملت به پرسش‌های پیرامون خود، گذشته، کیفیت، زمان، تعلق، خاستگاه اصلی و دایمی، حوزه‌ی تمدنی، جایگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارزش‌های مهم از هویت تاریخی خود است.»

درباره‌ی عناصر و ابعاد هویت ملی هم تفاوت نظر وجود دارد. از نظر جامعه‌شناختی هویت ملی دارای ابعاد اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، فرهنگی و ادبی است.

بُعد اجتماعی هویت ملی، ناظر بر احساس تعلق خاطر مشترک و تعهد افراد به اجتماع ملی است. بُعد تاریخی، بر خاطرات، رخدادها، شخصیت‌ها و فراز و نشیب‌های تاریخی و بُعد جغرافیایی، بر قلمرو یک سرزمین مشخص نظر دارد. بُعد سیاسی هویت ملی، تعلق به یک نظام واحد سیاسی و ارزش‌های مشروعیت‌بخش به یک دولت ملی است و بُعد دینی هویت مقایسه‌ی مذهبی مشترک و وفاداری و اعتقاد به آیین‌های آن است.

ابعاد فرهنگی و ادبی نیز ناظر بر سنت‌ها، اسطوره‌ها، فولکلور، هنر، معماری، زبان و ادبیات ملی است. بدین‌سان هویت ملی از ابعاد اساسی یک اجتماع شامل: آثار مادی، زیستی، فرهنگی و روانی تشکیل می‌شود و سبب تشابه افراد یک جامعه با همدیگر و تفاوت آن‌ها با دیگر جوامع می‌شود و چنان‌که گفته شد میزان تعلق به این مؤلفه‌ها میزان دل‌بستگی به هویت ملی را در افراد نشان می‌دهد.

علاقه و دل‌بستگی به عناصر هویت ملی فی‌الجمله در کلام و رفتار مردم متعلق به آن هویت، تجلی محسوس دارد. چنان‌که کم‌تر فردی از یک جامعه را می‌توان سراغ گرفت که دارای تعلق خاطر عاطفی به سرزمین، آداب و رسوم، فرهنگ و زبان مادری نباشد. بخش مهمی از این تعلق خاطر به فرایند نهادینه‌سازی این عناصر در شخصیت فرد در دوران کودکی باز می‌گردد. سرزمین و جغرافیای طبیعی؛ یعنی، محیطی که فرد در آن چشم باز می‌کند و خاطراتش در آن شکل می‌گیرد، از نخستین عناصر هویت است که در ذهن افراد جای می‌گیرد و در بزرگسالی نیز توأم با خاطرات عهد کودکی همواره با آدمی همراه است. در کنار آن، زبان مادری - که تکلم با آن شروع می‌شود - پیوندی عمیق با گرایشات عاطفی و فرهنگی انسان در طول زندگی دارد. به نظر می‌رسد سایر تعلقات هویتی، پس از این دو عامل شکل می‌گیرند و بر تقویت آن‌ها اثر می‌گذارند. از آن‌جمله احساس تعلق به یک تاریخ و پیشینه‌ی خاص است که از تبار خویشاوندی تا تبار ملی را شامل می‌شود. حکایت‌ها، قصه‌ها، اسطوره‌ها و نمادها و سمبل‌های جای‌گرفته در فرهنگ یک ملت نیز نوعی تعلق خاطر به گذشته را پدید می‌آورد که در تقویت علاقه‌ها و بنیان‌های هویتی فرد نقش آشکار دارند.

احساس تعلق به اعتقادات و باورهای دینی، شخصیت‌ها و ارزش‌های ملی و دینی و فرهنگی یک جامعه، هم‌چنین پیوند با یک نظام سیاسی و احساس وفاداری به آن در قالب یک دولت ملی، بخش‌هایی از ابعاد هویت ملی هستند که گرچه اکتسابی هستند؛ اما احساس وفاداری و تعلق عاطفی و عمیق را ایجاد می‌کند که فرد ناخودآگاه نسبت به آن‌ها یک رابطه‌ی صمیمانه برقرار می‌کند و خود را در پیوند و تعلق به آن‌ها و جدایی از سایر هویت‌های متفاوت تقسیم‌بندی می‌کند. با این حال میدان بروز این تعلق خاطر اغلب آن‌جایی است که عنصر معارض با این گرایش‌های درونی شده ظهور می‌کند. به‌طور مثال هنگامی که سرزمین یا زبان یا تاریخ و ارزش‌های دینی و فرهنگی مورد تعرض قرار می‌گیرد، تعلق خاطر انسان به این عناصر او را به صف‌بندی و تعیین جایگاه خود در معارضه می‌کشاند و نوعاً در ردیف حامیان عناصر هویت ملی قرار می‌دهد. بدین‌سان عرصه‌ی ظهور و بروز تعلق خاطر به ابعاد هویت ملی زمانی است که احساس می‌شود این عناصر مورد قضاوت ناعادلانه، تعرض یا بی‌مهری قرار گرفته‌اند. در چنین مواقعی فرد میل به احساس جانب‌داری از عناصر هویتی خود را در قالب رفتار، کلام یا جهت‌گیری خاص نشان می‌دهد.

در این مقاله کوشیده‌ایم با نگاهی ژرف بر یکی از آثار پژمان بختیاری، شاعر عصر قاجار و پهلوی، تعلق خاطر او را به عناصر هویت ملی در دوران حیاتش (۱) ارایه نماییم.

این مختصر را مبنای تحلیل تعلق خاطر مرحوم حسین پژمان بختیاری در دیوان شعرش، کویر اندیشه، به عناصر و شاخص‌های هویت ملی قرار می‌دهیم. با این تذکر که پژمان دارای مجموعه‌های شعر و کلام منثور فراوانی است، به فراخور این مقاله فقط این مجموعه‌ی شعرش مورد بررسی قرار گرفته است.

روش بررسی

روش بررسی مجموعه‌ی شعر کویر اندیشه، جست‌وجوی تمامی جمله‌ها، پاراگراف‌ها و مضمون‌های مستقیم و غیرمستقیمی است که در این اثر پیرامون هر یک از ابعاد هویت ملی به‌صورت نظم و نثر توسط حسین پژمان بختیاری گفته شده است.

پژمان و تحولات زندگی اجتماعی

حسین پژمان بختیاری از شاعران و نویسندگان معروف اواخر عصر قاجار و دوره‌ی پهلوی متولد سال ۱۲۷۹ و متوفای ۱۳۵۳ هجری خورشیدی پدرش علی مرادخان از

بزرگان مشروطه طلب ایل بختیاری بوده است. مادر وی عالمتاج قائم مقامی از نوادگان قائم مقام فراهانی نویسنده‌ی صاحب سبک و وزیر معروف عهد قاجار نیز از شاعران نام‌آور عصر و دارای دیوان چاپ شده با نام دیوان ژاله قائم مقامی است.

از آثار چاپ شده‌ی پژمان بختیاری می‌توان به مجموعه‌های: بهترین اشعار، زن بیچاره، خاشاک، محاکمه شاعر، اندرز یک مادر، کویر اندیشه، تاریخ پست و تلگراف در ایران و تصحیح و تنقیح متون: لسان الغیب دیوان حافظ، دیوان جامی، ترانه‌های خیام، خمسه نظامی و دیوان ژاله قائم مقامی و ... اشاره کرد. هم‌چنین آثار چاپ نشده‌ای چون سخن‌وران پارسی‌گو، گویش بختیاری و تاریخ منظوم اشکانیان را می‌توان به کارنامه‌ی علمی و ادبی این نویسنده و شاعر معاصر افزود (پژمان بختیاری، ۱۳۷۲: ۸).

پژمان در مقدمه‌ی برخی مجموعه‌های چاپ شده‌اش شرح زندگی خود و خانواده‌اش را نگاشته که علاوه بر قلم روان و گزیده‌گویش، حکایت از علو طبع و تواضع کم نظیر وی دارد. پژمان درباره‌ی پدرش می‌گوید: در او آن جوانی به دلایلی که بر من مجهول است از بختیاری به تهران آمد و در زمان ناصرالدین شاه وارد خدمات لشکری شد و در عهد مظفرالدین شاه ملحوظ احسان پادشاه قاجار گردید تا جایی که به لفظ مبارک خود وی را «پیران ویسه» نامید و به درجه‌ی میرپنجی مفتخر داشت. در اوایل مشروطه از تهران به بختیاری رفت تا با سپاه مشروطه‌خواه عازم تهران شود (ص ۱۷). فی‌الجمله پس از استقرار مشروطه پدرش عازم جنگ با سالارالدوله، شاهزاده‌ی شورشی ضد مشروطه شده و در جنگ‌های آذربایجان مریض می‌شود و اندکی بعد در تهران فوت می‌کند. اما حکایت ازدواج نامناسب پدر و مادرش را که فصلی غم‌انگیز و پر امتداد در زندگی پژمان دارد به شرح و اجمال در قالب نثر و نظم به قلم آورده است: ازدواج نامناسب مادرم که هجده سال در ناز و نعمت پرورده شده و دانشی بیش از زمان خود اندوخته بود (۲)، با پدرم که نزدیک به پنجاه سال از عمرش در جنگ و سختی گذشته بود دیری نپایید. به این معنی که در نه سالگی مرا رها کرد و به خانه‌ی پدری رفت، بدون آن‌که جدایی از شوهر را قطعی سازد.

طفلکی بودم که مادر خواست بی‌یاور مرا رفت در نه سالگی سایه پدر از سر مرا
 پیرمردی، هم پدر گردید و هم مادر مرا کاشکی آن مرد پیر آن روز در عالم نبود
 تا که در عالم کنون این مظهر ماتم نبود

(ص ۱۸)

این جدایی و حرمان، طبع لطیف پژمان را چنان آزرده است که در غالب نوشته‌هایش اثری از دوران تلخ کودکی‌اش وجود دارد. این تلخ‌کامی تا جایی است که می‌گوید: بهتر آن که نگویم چه‌گونه به سه سالگی رسیدم (ص ۱۸). با این حال پژمان از کودکی به علم و اندیشه روی آورده و پس از آن‌که از زیر تازیانه‌ی تعلیم پدرش رهایی یافته به مدرسه‌ی سن‌لویی گام نهاده و مشتاقانه تحصیل کرده است. پدرش نیز در بستر مرگ، سرپرستی پژمان و بخش مهمی از دارایی فراوانش را به خواهرزاده‌اش سردار اسعد - علی‌قلی‌خان بختیاری - داده و وصیت کرد او را برای تحصیل به فرنگ بفرستند؛ اما بر خلاف وصیت پدر، او را به بختیاری فرستاده‌اند.

«چند روز بعد از فوت پدر بی‌بی گل‌اندام [نامادری پژمان] برای خداحافظی خدمت سردار اسعد رفت و اشک‌ریزان خود را بر قدم وی افکنده گفت: اگر حسین را از من بگیرد حتماً خواهم مُرد، اجازه بدهید او را با خود به بختیاری ببرم. آن مرحوم با تشدد فرمود: بسیار خوب او را به هر جهنمی می‌خواهی ببر. بنده را درست برخلاف تنها وصیتی که پدرم کرده بود به بختیاری فرستادند» (ص ۲۶).

حسین پس از دو سال به تهران بازمی‌گردد و در مدرسه‌ی سن‌لویی به تحصیل ادامه می‌دهد. در این اوان سردار اسعد هم پسر و مفلوج شده، تکفل او را پسرش جعفرقلی‌خان - ایضاً ملقب به سردار اسعد - بر عهده می‌گیرد. پژمان تا بیست و چهار سالگی از دور چشمی به مال‌پداری که به امانت در اختیار اسعد دوم بود و هرگز بدان دست نیافت داشت اما هر ماه برای پرداخت سه تومان شهریه‌اش با مشکل مواجه بود، تا آن‌جا که او را از مدرسه‌ی سن‌لویی اخراج کردند. ابیات زیر این ایام و روابط بین پژمان و پسر عمه‌اش، علی‌قلی‌خان سردار اسعد، و فرزندش، جعفرقلی‌خان، را به خوبی وصف می‌کند:

دست یاری سوی از خویشتن افتاده‌تری
بر لب‌گور جز این خود چه کند محتضری
به فشردن نتوان آب‌گرفت از حجری
با پس افتادن ماهانه که بُد مختصری
تا به سی سالگی‌ام در بر خود منتظری
نه گلی چید و نه در دامن او یافت بری
که نه بودم سندی نه ز تمول خبری
(ص ۱۷ با تلخیص)

گاه رفتن پدرم آخت ز مسکینی و عجز
ثروت خویش و مرا هر دو بدان مرد سپرد
پای بفشردمی اندر ره تحصیل ولی
در سر هر مهّم از مدرسه راندندی خوار
وعده‌های سر خرمن به من افشانند و بداشت
دست کوتاه من غمزده زان شاخ بلند
یک پیشیزم ز همه مال پدر بهره نشد

با این حال، حسین پژمان بختیاری از میان حوادث دهر قَد کشید و ترکیبی از دو نیروی پر کشش که او را احاطه کرده بود در خود درونی ساخت. نخست میل وافر به تحصیل علم و طبعی روان که احتمالاً از مادر شاعرش به ارث برده بود و دیگر روحی آزاده و غیرتمند و عشق به سرزمینش ایران که نشأت گرفته از خصال خاندان پدری است. بی‌گمان شرایط جامعه از زندگی خانوادگی تا مدرسه و سایر نهادهای اجتماع نیز در جهت‌گیری‌های فکری و علایق پژمان، چون هرکس دیگری نقش اساسی داشته‌اند. تولد پژمان (۱۲۷۹) اندکی قبل از انقلاب مشروطه (۱۲۸۶ ه. ش) اتفاق افتاده و پدرش در کنار سواران بختیاری از فاتحان تهران در عهد استبداد صغیر بوده است. سپس شاهد ظهور جریان‌های ضد مشروطه بوده و قشون فاتح جعفرقلی‌خان سردار اسعد را در بازگشت از نبرد با طرفداران استبداد - در مسیر تهران کرج - چنین وصف می‌کند:

*من خود به خاطر دارم که اسعد بر اسبی سفید نشسته، پدرم در سمت راست او
و یفرم در طرف چپ او، پیشاپیش اسیرانی که تا یک ماه پیش خود را فاتح و
تهران را لقمه‌ی چرب و نرمی برای یغما و تجاوز به نوامیس اهالی می‌شمردند
آهسته حرکت می‌کردند و شور و شوق استقبال کنندگان نهایت نداشت (مقدمه).*

در این زمان پژمان هشت ساله بوده و اندکی بعد، مرگ پدرش را که در این جنگ‌ها مریض شده بود گزارش کرده است. وی هم‌چنین دوران پژمردگی مشروطه و وقوع جنگ جهانی اول و روی کار آمدن سلسله‌ی پهلوی را در جوانی طی کرده است. ضعف و انحطاط ایران در آن ایام، به‌ویژه دو جنگ جهانی اول و دوم بر روح و روان شاعر جوان بختیاری اثری ماندگار نهاده است. این مجموعه حوادث پرفراز و نشیب بخش عمده‌ی توجه پژمان را به خود مشغول داشته است، چنان‌که می‌توان پژمان را شاعر اجتماع‌نامید؛ شاعر رخدادهای و بازتاب غم‌ها و شادی‌ها و گرفتاری‌ها و گشایش‌های جامعه‌ی عصرش. چنان‌که در کنار عاشقانه‌ها از غایله‌ی پیشه‌وری و نهضت ملی شدن نفت و حزب توده می‌گوید. استبداد را وصف می‌کند، از پیشینه‌ی بلند آوازه‌ی ایران و غیرت ملی تحقیر شده‌ی ملت می‌سراید. و از پاس‌داشت زبان فارسی از گزند نوآوری‌های خلل‌ساز سخن می‌گوید. با این حال، پژمان نه داعیه‌ی نخبه‌گرایی دارد و نه میلی به رهبری اجتماع؛ بلکه او خود را عضوی از اجتماع می‌داند که سخنش حاوی درد و شادی روزگار است. بهتر آن که بگوییم رخدادهای روزگار در زمینه‌ی اجتماعی برگرفته از ویژگی‌های خانوادگی شاعر، تجلی خاص خود را یافته

است. او فرزند ایل است و پدرانش موصوف به سواران وی پایمردی بختیاری را در راه مجد و اعتلای ایران در جای جای کلامش ستوده است. در عین حال شاعری است با طبعی روان که اندوخته‌های خود را از دانش روز با تجربه‌ها و مشاهدات خود از سفر به کشورهای جهان در هم آمیخته و در فضایی از صداقت برخاسته از اخلاق ایلیاتی، بدون کم و کاست در قالب اشعار با زمینه‌ی اجتماعی گزارش کرده است.

«بنده نه شایسته‌ی رهبری‌ام، نه دعوی راهنمایی دارم، نه خود را موظف به این هدایت می‌دانم، هدایتی که از عهده‌ام ساخته نیست. مع‌هذا من خود فردی کوچک از اجتماعم و اگر برای دل خود هم سخن بگویم سخنی حاوی غم‌ها و شادی‌ها، دردها و دواها گرفتاری‌ها و گشایش‌های کار اجتماع است و اگر هم به رنجی گرفتار نباشم نه می‌توانم آن رنج را وصف کنم نه توصیفم لطف و اثری دارد» (ص ۱۶).

پژمان در چنین فضایی فارغ از فشارهای جانبی و داعیه‌های ملال‌آور یا الزام‌های موقعیت و مسؤولیت اجتماعی سخن می‌گوید. در چنین حالتی، او آن‌چه را واقعیت تشخیص می‌دهد می‌گوید و از سر وظیفه‌ای که خود احساس می‌کند و کششی که ریشه در گرایش‌های درونی وی دارد کلامش را روان می‌سازد. این الزام درونی است که موضوع سخن و سطح آن را مشخص می‌کند و ارزش کلام واقعی و خود خواسته در برابر سخن و رفتار رسمی برخاسته از الزامات جانبی و دیگری خواسته در این نکته است.

عناصر هویت ملی در اندیشه‌ی پژمان

اگر مهم‌ترین عناصر هویت ملی را سرزمین یا جغرافیای مسکونی - که از آن وطن یا مام میهن یاد می‌کنند- و زبان ملی در کنار عناصری چون پیشینه‌ی تاریخی مشترک، نماد و سمبل‌های ملی و اجزای یک ساخت کلان که تشکیل یک حاکمیت مستقل را می‌دهد، بدانیم؛ پژمان در آثار خود علاقه و وابستگی عمیق و آشکاری به یکایک آن‌ها نشان می‌دهد. چنان‌که به تعبیر خود حاضر نیست در قالب سبک‌های نو، مرز مقدس ادبیات پارسی را درنوردد و از این که در کنار فردوسی و سعدی و حافظ و نظامی سبکی دیگر پیش آورد بر خود شرم می‌کند. ما در این فصل می‌کوشیم تا به قدر جست‌وجوی خود در شعر پژمان تنها در مجموعه‌ی «کویر اندیشه» اش به بازنمایی علاقه و گرایش پژمان بختیاری به عناصر و شاخص‌های هویت ملی یا هویت ایرانی بپردازیم. پیشاپیش این را نیز بگوییم که شعر پژمان در عین روانی و عمق ادبی و علمی

در کرانه‌های مختلف موضوعی لنگر انداخته و برگرفته از تواضع و حجب و ادب خاص شاعر از لطف و صفای خاصی مایه دارد که شایسته است این سخن‌پرداز معاصر بیش از پیش به نسل حال و آینده معرفی گردد. با این حال در این‌جا کلام در عناصر هویت ملی در شعر پژمان متمرکز است.

سرزمین ایران

از میان عناصر هویت ملی، دلبستگی پژمان به سرزمین ایران و مام میهن درخششی کم‌نظیر دارد. این دلبستگی تا جایی است که شاعر از بلاای طبیعی مثل زلزله و سیلی که در ایران واقع می‌شود ناله می‌کند. احساس شاعرانه‌اش از این‌که این سرزمین مورد تاخت و تاز اجانب در جنگ‌های جهانی معاصر بوده است به شدت آزرده خاطر می‌شود و از چپاول سرمایه‌ی ملی و از بی‌رونقی مُلک و نالایقی کارگزارانش شکوه می‌کند. از جمله حوادثی که مصادف با دوران کمال پژمان؛ یعنی، رسیدن به مرز چهل سالگی است؛ جنگ جهانی دوم و اشغال ایران بوده است. پژمان در قالب قصیده‌های بلند و با زبان شکوه و اندوه از این رویداد یاد می‌کند. چنان‌که پیداست شاعر در این زمان هم با اشغال ایران - از شهریور ۱۳۲۰ - مواجه بوده است و هم با بیگانه‌پرستی برخی نخبگان ایران و دولتمردان دربار. اشعار پژمان در این باره سه روی‌کرد دارد. نخست عشق خود را به ایران وصف می‌کند. دوم با یأسی که از دولت و اولیای امور داشته، روی به شکوه از بیگانگان آورده و آنان را به یاد دوران عظمت ایران انداخته و سوم از بیگانه‌پرستی و دغل‌بازی برخی درباریان و پاره‌ای نخبگان ایران می‌سراید. از جمله اشعاری که پژمان در این ایام سروده قطعه‌ای است با نام ایران زمین. شاعر در مطلع آن آورده: این قطعه شعر در اواخر ۱۳۲۰ که همه چیز ما مرهون و معروض بی‌احترامی بیگانگان متجاوز و بیگانه‌پرستان داخلی شده بود گفته و منتشر شد (ص ۲۲۸).

اگر ایران به جز ویران‌سرا نیست	من این ویران‌سرا را دوست دارم
اگر تاریخ ما افسانه رنگ است	من این افسانه‌ها را دوست دارم
نویای نای ما گر جان‌گداز است	من این نای و نوا را دوست دارم
اگر آب و هوایش دلنشین نیست	من این آب و هوا را دوست دارم
به شوق خار صحراهای خشکش	من این فرسوده پا را دوست دارم
من این دلکش زمین را خواهم از جان	من این روشن سما را دوست دارم
اگر بر من ز ایرانی رود زور	من این زور آزما را دوست دارم
اگر آلوده دامانید اگر پاک	من ای مردم، شما را دوست دارم

در قصیده‌ی دیگر پژمان پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ توسط قوای متفقین در مواجهه با دغل‌بازی برخی سیاسیون و فرصت‌طلبی برخی اولیای مُلک، زبان به اعتراض گشوده و حقایقی از آن دوران تلخ را که ظاهراً ایران مستقل، ولی عملاً در اشغال بیگانگان و در عین حال شاهد همکاری برخی بیگانه‌پرستان بود، با زبان نظم توصیف می‌کند. شاعر در مطلع این قصیده می‌نویسد:

«دو سه ماهی پس از اشغال ایران به دست دوستان با مشاهده‌ی نامردمی گروهی متأسفانه کثیر از کسانی که سنگ میهن‌دوستی بر سینه می‌زدند و از هیچ جنایت و سودپرستی و خیانت اجتناب نداشتند سروده شد» (ص ۱۸۱).

رفته زگل‌ها بوی‌ها بی‌آب مانده روی‌ها

هم منحرف شد خوی‌ها هم منقلب شد حال‌ها

دیدم بسی نامردمی، زین نابسامان آدمی

با نیش‌های کژدمی، در کسوت ابدال‌ها

ناحق‌پرست و حق‌طلب، گه حمزه و گه بولهب

مهدی شناسد ای عجب، این کوردل دجال‌ها

آیین یغما دین‌شان، تهمت زدن آیین‌شان

وز حرص زهرآگین‌شان، رنگین به‌خون چنگال‌ها

مانند گرگ گرسنه، بر گوسفندش رحم نه

چسبیده بدتر از کنه، بر تخم این مردال‌ها

کیفیت هستی چه شد؟ قرّ زبردستی چه شد؟

آن شور و آن هستی چه شد؟ و آن ایزدی اقبال‌ها

شد پنبه یکسر رشته‌ها، برخاست دود از کشته‌ها

دانی چه ماندست اشتها، در بلع بیت‌المال‌ها

دل‌ها پراز ایذا شده، لب‌ها تملق‌زا شده

خاموش بانگ افزا شده، چون چوبک طَبال‌ها

عاجز کش و بیداد کش، دشمن نهاد دوست وش

با خصم ایران گشته خوش، این بی‌شرف محتال‌ها

فرمانبرانی مستبد، بر هر جنایت مستعد

جور ستمگر را ممد، چون آتش افزا نال‌ها

در دست دشمن مینهم، زنجیرها برگردنم

چون خویش را خوشدل کنم، با نام استقلال‌ها

(بهمن ۱۳۲۰)

از جمله حوادث جنگ جهانی دوم آن بود که اشغالگران شوروی، پس از ورود به نواحی شمال و شمال غرب ایران، برخی نخبگان محلی را برای تشکیل حکومت‌های خودمختار محلی و تمرد از حکومت مرکزی تجهیز و تحریک کردند. سرانجام این اقدام، تشکیل جمهوری‌هایی در تبریز و مهاباد به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری و قاضی محمد بود. پس از پایان جنگ جهانی دوم علی‌رغم تعهدات بین‌المللی، شوروی حاضر به تخلیه‌ی ایران نشد، و هم‌چنان به تقویت جدایی‌خواهان ادامه می‌داد. پژمان در این ایام با سرودن دو قصیده‌ی بلند با نام‌های «نامه‌ای به استالین» و «آذربایجان» احساسات خود را از اشغال سرزمین ایران و تداوم آن توسط قوای شوروی و حرکت‌های جدایی‌خواهانه محلی به نظم کشیده است.

در قصیده‌ی بلند نامه به استالین، ضمن برشمردن خدمات ایران برای پیروزی قوای روس و هم‌پیمانانش، از وعده‌های روسیه برای خروج می‌گوید. آن‌گاه حمایت آن‌ها از پیشه‌وری را خیانت در حق ملت ایران می‌شمارد و استالین را از تحریک احساسات ملت ایران برحذر می‌دارد و سرانجام از پایداری ایران علی‌رغم هجوم برخی اقوام و قبایل چون اسکندر مقدونی و اعراب و روس و دیگران سخن می‌راند:

<p>سوی مسکو بگذر، ای نفس باد سحر گو کز ایرانشهر آورده‌ام ای دوست پیام وعده‌ها کرده‌ای آن‌روز و کنون وقت وفاست وام ما را که گران نیست، به یادآر و بیار آن‌که شد شاخص مهر وطن امروز چراست پسری ناخلفش دان و ازو خیر مخواه نی خطا گفتم او کودک این مادر نیست گر یکی پیشه‌وری خاست ز ایران، غم نیست تا که برجاست جهان، کشور ایران برجاست</p>	<p>نامه‌ی مردم ایران، بر استالین بر لیکن آن‌جا که عیان است، چه حاجت به خبر وعده شیرین بُد و از وعده وفا شیرین‌تر جیش خود را که گران است، فراخوان و ببر حامی شخص ناپاک و خیانت‌گستر؟ آن‌که در خوان پدر کرد ستم بر مادر ماده عفریتی افکنده ز زهدانش به در سنگ با گوهر تابنده بود هم‌بستر دو سه روز است نفوذ عرب و اسکندر (صص ۲۰۵ و ۲۰۶ با تلخیص)</p>
--	--

میهن به‌عنوان رویشگاه تعلقات هویتی و عنصر بالنده‌ی آن، آکنده از خاطرات تاریخی و تلخ و شیرین ایام، خاستگاه میل و کشش درونی می‌شود که می‌توان آن را همزاد هویت و ظرف آن شمرد. چنان‌که زبان و دین و سرنوشت مشترک و اسطوره‌ها و نمادها و دیگر تعلقات هویتی در آن رویداده و نشو و نما یافته و با عنصر سرزمین و خاطرات آن عجین گشته‌اند. سرزمین - به عنوان ملک مشاء - متعلق به همه‌ی ساکنان

آن است. چنان‌که به‌طور مثال احساس تعلق به یک ناحیه از سرزمین، فقط متعلق به ساکنان آن ناحیه نیست؛ بلکه سایر هم‌میهنان نیز در سرنوشت تاریخی و تعلقات درونی شده‌ی خود نسبت به هر جای میهن احساس وظیفه، مسؤولیت و دلبستگی دارند. این احساس تعلق درونی شده، نسبت به اجزای هویت در افراد یک ملت از عوامل مهم حرکت‌آفرین و بسیج‌کننده در مواقع خطر و ناملازمات به حساب می‌آید. نمونه‌ی این احساس تعلق به سرزمین ایران، در زمانی که سیدجعفر پیشه‌وری با حمایت شوروی سابق در آذربایجان سخن از جدایی‌طلبی گفت در سخن منظوم پژمان بختیاری آمده است: قصیده‌ی آذربایجان را پژمان در خرداد ۱۳۲۵ خورشیدی و در هنگامه‌ی تلاطم‌های سیاسی اواخر جنگ جهانی دوم و از جمله شورش‌های شمال غرب کشور گفته است:

گشته مغز آشفته از سودای آذربایجان

خسته جان ز اندیشه‌ی فردای آذربایجان
 گر شود آن سرزمین بازیچه‌ی غوغاییان
 آتش و خون خیزد از غوغای آذربایجان
 سنگ آذربایجان بر سینه کوبند ای عجب
 در لباس دوستی اعدای آذربایجان
 وین چنین نیرنگ را پوشیده توان داشتن
 از جهان‌بین دیده‌ی بینای آذربایجان
 کان‌که با معماری بیگانه طرحی تازه ریخت
 پایه‌افکن گشت و بام اندای آذربایجان
 بیع میهن را دکانی پرشکوه آراست لیک
 نیست باب این‌دکان کالای آذربایجان
 نابکاری کز دم بیگانه جوید زندگی
 دم زند بی‌خجلت از احیای آذربایجان
 آن‌که شد بی‌پرده مستظهر به نیروی رقیب
 خوانده خود را مرجع و ملجای آذربایجان
 در چه عهدی ملت و ملیت مخصوص داشت
 این تو وین تاریخ عبرت‌زای آذربایجان
 کی زبان شوم ترکی رنگ ملی داشته‌ست
 رو پیرس ای جاهل از ملای آذربایجان
 بس ده و بس شهر که او را لهجه‌ی مخصوص هست
 از چه سرزد این نوا از نای آذربایجان

لفظ استقلال دارد ظاهری زیننده لیک
نیست خوش این جامه بر بالای آذربایجان
جزوی از ایران بود آن سرزمین بگشای گوش
کاین سخن را بشنوی ز اجزای آذربایجان
جز خروش مهر ایران بر نخواهد خاستن
گر تو بخراشی چو چنگ اعضای آذربایجان
چند تن ناپاکزاد بی وطن گردیده اند
مر شما را پیشوا ای وای آذربایجان
چشم گیتی زین خطا کیشان فراوان دیده است
یک خطا هم گو بین ز انبای آذربایجان
نی غلط گفتم کزین دون فطرتان ناخلف
نیست آگه یک تن از آبای آذربایجان
سر خط حریت و فرمان مشروطیت است
پر فروغ از ایزدی طغرای آذربایجان
جوشش تبریزیان در دفع خصم و پاس ملک
شاهدست از همت والای آذربایجان
روی ایران شد سفید و روز دشمن شد سیاه
قرن ها از تیغ خون بالای آذربایجان
کوفت خواهد تا قیامت کوس ایران دوستی
آسمان بر بام گردون سای آذربایجان
حاصل غوغای طفلان است و زنجیر جنون
آن که بازد عشق با لیلای آذربایجان
دور ماند دست ناپاکان از آن دامان پاک
بگر مآند تا ابد عذرای آذربایجان
(صص ۲۰۷-۲۰۹ با تلخیص)

به جز پژمان، شاعران دیگری از ایران در آن روزگار قصیده‌های معروفی با همین نام سروده‌اند که از آن جمله است قصیده دکتر حمید شیرازی با این مطلع: «آتشی سر بر کشید از نای آذربایجان» و پژمان قصیده‌ی خود را به اقتفای این چکامه‌ی بلند سروده است.

زان میان قصیده‌ی آذربایجان محمد حسین شهریار شاعر نام آشنای تبریزی بیش از همه از نظر مضمون و معنا با قصیده‌ی پژمان هم‌خوانی دارد:

تو همایون مهد زرتشتی و فرزندان تو
 اختلاف لهجه ملیت نژاد برکسی
 گر بدین منطق تو را گفتند ایرانی نه‌ای
 مادر ایران ندارد چون تو فرزندی دلیر
 بی‌کس است ایران به حرف ناکسان از ره مرو
 پور ایرانند و پاک آیین نژاد آریان
 ملت‌ی با یک زبان کم‌تر به یاد آرد زمان
 صبح را خوانند شام و آسمان را ریسمان
 روز سختی، چشم امید از تو دارد هم‌چنان
 جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان

پژمان چنان‌که از طرف مردم ایران به استالین پیام می‌دهد به همتای انگلیسی‌اش چرچیل نیز پیام منظوم روانه داشته است. شاعر در این پیام ظلم و تعدی انگلیس در جریان اشغال ایران در جنگ جهانی دوم را به چرچیل گوشزد می‌کند و او را به مطالعه‌ی گذشته‌ی پرافتخار ایران فرامی‌خواند. گذشته‌ای که ایران هم قدرت طبیعی داشت و هم فره‌ی الهی، هم فرهنگ بزرگ داشته و هم با ملل جهان با صلح و صفا زندگی کرده است:

از من بگو به چرچیل، ای باد صبحگاهی
 بنگر ز ما چه دیدی، بنگر به ما چه کردی
 با آن پلید روسی، در زیر پی سپردی
 بار بلای خود را، بر پشت ما نهادی
 هم سیم ما ربودی، هم نان ما گرفتی
 گر دوزخی سیاهت، ما را شکست غم نیست
 بنگر به لوح تاریخ، کاین نکته دان خاموش
 دانی که قرن‌ها داشت، این کشور کهن سال
 فرمانروای گیتی، بودیم و بود جاری
 آیین ما صفا بود، در اوج زورمندی
 با هر لغت که دانی، در هر زبان که خواهی
 ای از تو روی انصاف، پوشیده در سیاهی
 شهر و دیار ما را، با احتیاط واهی
 باری بدان گرانی، پشتی بدین دوتاهی
 ای رهزن گنه‌کار، در عین بی‌گناهی
 چون جیش اهرمن بود، از ماه تا ماهی
 دارد به لب سخن‌ها، پندی و انتباهی
 هم قدرت طبیعی، هم فره‌ی الاهی
 با امر ما اوامر، با نهی ما؛ نواهی
 دشمن ز ما امان داشت، در چاه بی‌پناهی
 (صص ۲۰۹-۲۱۱ با تلخیص)

در اثنای جنگ جهانی دوم برخی نخبگان ایرانی به آلمان گرایش داشته‌اند. دولت ایران نیز به همکاری با آلمان متهم شده بود. این گرایش برخاسته از ایدئولوژی ناسیونالیستی مبتنی بر نژاد آریا بود که دولت وقت آلمان پیشه کرده بود. این شعار به طور معمول در ناسیونالیسم ایرانی هم طرفدارانی داشت. چرا که یکی از ارکان هویت ملی ایرانیان، تعلق به نژاد آریایی است. از آن جمله پژمان در شعر سقوط برلن از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم از روزگار شکایت می‌کند:

شیوه‌ی نامردمی بردی به کار ای روزگار

راه بیدادی گزیدی آشکار ای روزگار

خصم جان راد مردان بوده‌ای تا بوده‌ای
با همه ناپایداری پایداری روزگار
قصر برلن سرنگون شد اینت عزم ای آسمان
شهر برلن غرق خون شد اینت کار ای روزگار
در کنار دشمنان، دوشیزگان ژرمنی
خون فشانند از دو چشم‌اندر کنار ای روزگار
سوگ مردان را سزد مردانه سرکردن ولی
ناله از دل سر کشد بی‌اختیار ای روزگار
کشته شد آن مرد و محو آن خلق و نابود آن دیار

الحذر ای چرخ‌گردان، زینهار ای روزگار
(ص ۲۵۷ با تلخیص)

در قصیده‌ای دیگر پژمان علت این حمایت را آن می‌داند که دولت آلمان دشمن
دشمنان کشور ایران بوده است و در قطعه‌ی «آخرین دقیقه» پس از مشاهده‌ی
ویرانه‌های جنگ جهانی دوم در اروپا حمایت خود را پس می‌گیرد و به انتقاد از هیتلر
در حمله به ممالک جهانی می‌پردازد:

دشمن دشمنان ما بودست	آن‌که بودش همه جهان دشمن
دوستش داشتتم زنادانی	وای از این دوست، آه از آن دشمن
فتح او ختم عمر عالم بود	حیف کاین دوست، خصم ما هم بود
فصل زندان خلق عالم بود	فتح آن دل‌سیاه عالم سوز

(ص ۲۵۸ با تلخیص)

پژمان، این دو قطعه‌ی منظوم را در دیوان کویر اندیشه در کنار همدیگر آورده تا
نشان دهد درباره‌ی دولت آلمان و ایران دوستی آنان اشتباه کرده است. وانگهی
ناسیونالیسم نژادی او، مانع از دیدن حقیقت نشده و پس از سفر به اروپا و مشاهده‌ی
خرابه‌های جنگ دوم جهانی، مسبب آن، هیتلر، را مورد نکوهش قرار داده است. با این
حال ستایش پژمان از سایر ملل و دولت‌هایی که در برهه‌ای حساس به ایران کمک
کرده‌اند تنها به مورد بالا ختم نمی‌شود. پژمان در دیوان کویر اندیشه، از پشتیبانی دولت
و ملت پاکستان در ملی شدن صنعت نفت با زبان شعر ستایش می‌کند. در نهضت ملی
شدن صنعت نفت، برخی کشورهای غربی خرید نفت ایران را تحریم کردند. در این
زمان دولت پاکستان و هندوستان از موضع ایران حمایت کرده‌اند. پژمان در این
ستایش‌نامه با نام شکرگزاری از پاکستان آورده است:

نسیماخیز و شورافزا پیامی
 ز فرزندان این کشور سلامی
 ثناخوان شو بر آن مرز بهشتی
 در این پیکار مرگ و زندگانی
 شدند آزادگان چونان که دانی
 شما هم راه حق کیشی گرفتید
 سرود مهر و وحدت ساز کردید

به ایران دوستان ز ایرانیان بر
 به پاکستان و پاکستانیان بر
 که ایمن باد از بیداد و زشتی
 که بادا دست داور یاور ما
 جوانمردانه یاری گستر ما
 بسی بر دیگران پیشی گرفتید
 شما ای دوستان، هندوستان هم

در عرصه‌ای دیگر، پژمان حزب توده را به مبارزه با ملیت‌گرایی متهم می‌کند. و در جریان ملی شدن صنعت نفت و غایله‌ی آذربایجان نیز این حزب را به بیگانه‌پرستی متهم کرده می‌گوید:

پرده بردار و بین حزب توده را
 آنچ از قیام پیشه‌وری دیده شد بس است
 تا حزب توده پرده ز رخسار وا نکرد
 گاهی به نام دانش و گاهی به نام صلح
 در روزگار، مهر وطن افتخار ماست
 ملیت و نژاد به زعم تو باطل است
 گیرم که ننگ بی‌پدیری افتخار توست

این خاینان جانی ننگ آزموده را
 بر سنگ آزمون مزیند آزموده را
 ما را به خبث طینت خود آشنا نکرد
 کرد آن‌چه هیچ دشمن خونی به ما نکرد
 ای توده‌یی بمیر، که این کار، کار ماست
 و آن باطل تو حق من و حق‌گزار ماست
 ای بی‌پدر، به نام پدر افتخار ماست.

(ص ۲۴۸)

هم‌چنین در کویر اندیشه، مجموعه ابیاتی وجود دارد که شاعر از بلایای طبیعی و فقر اقتصادی و عقب‌ماندگی ایران شکوه می‌کند. گاه نیز این زبان شکوه متوجه تعارضی بینشی می‌شود که در باور عامیانه وجود دارد. در این قطعه شاعر از این که بلایای طبیعی هر از چندی سرزمینش را آماج حمله‌ی سهمگین قرار می‌دهد، شکوه می‌کند. شکوه از بخت بد ایران، شکوه از خدا، از تعارضات درونی بی‌جواب جامعه‌ی ایران و در آخر، طرح این واقعیت که بلایای طبیعی از بخت بد و دریغ خداوند از توجه به این سرزمین نیست؛ بلکه از عدم عمران و آبادانی و تلاش ماست و این که هنوز چشم به دست دیگران داریم تا کشورمان را آباد کنند. در بخش نخست این قصیده، پژمان احساس غم‌انگیز خود را از سیل و زلزله‌ی سال ۱۳۴۶ ایران در هم‌نوایی با تفکر عامیانه چنین مطرح می‌کند:

گر به ایران نرود طایر اندیشه رواست

که در آن‌جا اثر قهر طبیعت پیداست

ورقی کنده شد از دفتر ایجاد و نوشت
 دست ابلیس در آن صفحه هر آن چیز که خواست
 به فرنگستان گر بگذری ای جان بینی
 که برین مرز از آن بوم چه افزود و چه کاست
 سهم این واعجبا عیش و جمال است و کمال
 بخش آن وا اسفا زلزله و سیل و بیلاست
 پیش دریای خزر رشته‌ی البرز نشست
 تا رطوبت نکند رخنه بدین سو که به جاست
 باغ‌ها خانه شد و جنگل سرسبز زغال
 کان که باغ آرد و جنگل نه تویی، بلکه خداست
 رود و دریاچه نداریم ولیکن به سیل
 سیل‌ها خیزد و از ریگ روانش دریاست
 آب کارون همه در سینه‌ی سنگین جبال
 تیز چون مردم دیوانه دود از چپ و راست
 شهرها بینی آرام و به امید امروز
 که در او فردا از زلزله بس واویلاست

در بخش دوم، شاعر تعارض بینشی عوامانه‌ای را مطرح می‌کند که در افواه توده‌ها جای گرفته. تعارضی که می‌گوید چرا علی‌رغم این که ما مسلمان هستیم دچار عقب‌ماندگی و قهر طبیعت و فقر و بلایا شده‌ایم؟ اما کافران پیشرفت کرده و توسعه یافته‌اند:

و انگلستان به امان بی‌خبر از جهد دعاست	به دعا خواسته ما ایمنی از زلزله را
چه بگویم چه بگویم که شکایت نه سزاست	ز اختلافی که توان دید در ایران و فرنگ
دل من کافری ار خواست مگوید خطاست	کافرند اینان وز مهر خدا بهره‌ورند

در فراز پایانی شاعر به تبیین علل واقعی مشکلات جامعه‌ی ایران پرداخته، آن‌را به ضعف همت، عدم آبادانی کشور، تنبلی و بیگانگی پرستی نسبت می‌دهد:

آن چه بر ما گذرد حاصل کج پویی ماست	نی غلط گفتیم، در کار خدا نیست دریغ
می‌توان کشوری آسوده چو مینو آراست	همتی گر بنماییم و بکوشیم به جهد
آب گرد آید و زو، مایه‌ستان آب و هواست	سد سنگین، ره سیلاب بهاری بنهد
جز پریشانی از این راه چه بر خواهد خاست	لیک ما تنبل و با ما فلک خیره به کین
دستمزد من و تو باد شمال است و صباست	تا که چشم تو و من بسته به دست دگریست

از این دست ابیات در مجموعه‌ی کویر اندیشه به فراخور حال فراوان است؛ اما در این مختصر به ذکر این مورد بسنده شده است.

زبان و ادب پارسی

یکی دیگر از ارکان هویت یک ملت، زبان مشترک و سرمایه‌ی ادبی آن‌هاست. این سرمایه‌ی ادبی شامل زبان مشترک و مشاهیر و نام‌آوران ادبی و مکتوبات ادبی بر جای مانده است. به‌طور مثال، در ایران، زبان فارسی میراث مشترک و تاریخی همه‌ی ایرانیان، بلکه میراث فرهنگی حوزه‌ی تمدن ایرانی در منطقه به شمار می‌رود. چنان‌که فردوسی، سعدی و حافظ و نظامی و خیام و مولوی و ... قله‌های بلند مشاهیر ادبی جای گرفته در میراث مشترک همه فارسی‌زبانان به حساب می‌آیند. از سویی سرمایه‌های ادبی چون شاهنامه‌ی فردوسی، تاریخ جوینی، دواوین شاعران نام برده و اثراتی از این دست، از جمله سرمایه‌های ادبی ایرانیان هستند. اهتمام پژمان به این بخش از هویت ایرانی را پایان‌بخش این مقاله قرار می‌دهیم و این بخش سخنی مثنور از پژمان در مقدمه‌ی دیوان کویر اندیشه است.

در این بخش، شاعر از برخی سبک‌های نو، که بحر و قوافی را از شعر فارسی حذف می‌کنند اظهار نارضایتی می‌کند. بزرگ‌ترین سرمایه‌ی تفاخر و سربلندی ایران را زبان فارسی و مشاهیر بلند آوازه‌اش می‌داند. چنان‌که از تصحیح و چاپ کتب ارزشمند ادب پارسی در کشورهای دیگر و ارسال آن برای ایرانیان به تعجب نشسته است. طُرفه آن که پژمان، خود، در تصحیح و تنقیح متون ادب پارسی و از جمله دیوان حافظ، دیوان جامی - نخستین چاپ در ایران -، ترانه‌های خیام و خمسه‌ی نظامی تلاش در خور تمجید کرده است. وی در توضیح سبک شعری خود که راهی میانه‌ی سبک قدیم و نو است به این جا می‌رسد که تا چه حدی می‌توان به مرز ادب فارسی تجاوز کرد و در چه جایی باید توقف کرد. آن‌گاه سخن را به جایگاه زبان و ادب پارسی در معرفی هویت ایرانی برمی‌گرداند:

*گمان می‌کنم تجاوز به مرز مقدس ادب فارسی تا این حد قابل تحمل است؛
اما مثله کردن بحرها و حذف قوافی که موسیقی شعر زیبای فارسی بر آن‌ها
گذاشته شده است، خیانتی اغماض‌ناپذیر به ایران و ایرانی است؛ زیرا بزرگ‌ترین
مایه‌ی تفاخر و سربلندی این سرزمین به ادب جهانگیر و بی‌نظیر فارسی است که
روزگاری از کنار نیل تا آن سوی سیحون، و از دامان پنت (دریای سیاه کنونی) تا
کناره‌های اقیانوس آرام را زیر سلطه و سیطره‌ی خود داشت و اکنون کارش به*

جایی رسیده است که جایزه‌هایی برای ترجمه‌ی پاره‌ای از شعرهای نو تقبل می‌شود و حتی خود شاعر قادر به ترجمه‌ی اثر خود نیست؛ و چه غم‌انگیزست گویی جمعی از سخنوران نوآور ما، تصور می‌کنند زبان و شعر و نثر فارسی متعلق به ایشان است و در ویران کردن کاخ بزرگ فردوسی و سعدی، انوری و حافظ و مولوی، اختیار تام دارند، نمی‌دانند که هم اکنون جماعات کثیری از تاجیک‌ها و مردم بنگاله هم به زبان پارسی - اما به زبان صحیح - گفت و گو می‌کنند. آنان هم در مرده‌ریگی که از پدران هوشمند و کوشای ما باقی مانده است، سهیم هستند و هم امروز بهترین و بی‌عیب‌ترین نسخه‌های پنج گنج نظامی و تاریخ حماسی فردوسی و کتاب‌های دیگر در کشور روسیه چاپ و برای ما فرزندان ناخلف آن بزرگ‌مردان آماده می‌شود؛ پس ما حق نداریم آثار عالمگیر اجداد خویش را برای خودنمایی، زیر پا نهاده یا به صورتی شرم‌آور به طبع رسانیم (ص ۲۸).

نتیجه‌گیری

چنان‌که در خلال صفحات این بررسی گذشت، هویت، ناظر بر عناصر اولیه و اساسی تشابه و تمایز میان ما و دیگران قلمداد می‌شود و هویت در ذات خود این تمایز و تشابه را دارد. از این‌رو مشتمل بر بنیانی‌ترین قلمروهای تعلق خاطر فردی و جمعی در ابعاد اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی، دینی و جغرافیایی و ادبی است. به‌طور معمول، میزان گرایش به هر یک از این عناصر، مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که نسبت تعلق و دل‌بستگی به شاخص‌های هویتی را می‌رساند. عناصر و مؤلفه‌های هویتی در فرایند جامعه‌پذیری فرد درونی شده و شکلی نمادی می‌گیرند. با این حال - اما به دشواری - امکان تغییر عناصر هویتی در فرد وجود دارد.

در این مقاله کوشیده شد از طریق تحلیل محتوای موضوعی، مجموعه‌ی شعر موسوم به کویر اندیشه از آثار مرحوم حسین پژمان بختیاری شاعر و نویسنده‌ی معاصر (۱۲۷۹-۱۳۵۳ ه.ش.) ایران، میزان تعلق خاطر این شخصیت ادبی و علمی نسبت به دو عنصر هویت ملی (ایرانی)؛ یعنی، سرزمین ایران و زبان فارسی تحلیل شود. پژمان از شاعران و نکته‌پردازان اواخر دوره‌ی قاجار و دوران پهلوی است که در طول حیات هفتاد و چهار ساله‌اش، شاهد دوران شکوفایی و پژمردگی انقلاب مشروطه و تحولات حکومتی قاجار و پهلوی و جنگ‌های اول و دوم جهانی، نهضت ملی شدن نفت و برخی جدا سری‌های محلی در بلاد مرزی ایران بوده است. این دوره‌ی پرتلاطم و حوادث، طبع لطیف و نکته‌بین پژمان را تحت تأثیر عمیق قرار داده تا جایی که می‌توان

او را شاعر اجتماع‌نمید، شاعر هم‌نوایی با شادی‌ها و غم‌های جامعه‌ی ایرانی. از نظر شخصیتی، پژمان تحت تأثیر فضای مذهبی و در عین حال ترتیبات و تشریفات خاص ایلخانی‌بختیاری است و از سوی دیگر تحت تأثیر تربیت نوین در مدرسه‌ی سن‌لویی و تعلقات مادری خاندان قائم‌مقام فراهانی و مشاهداتش از سفر به کشورهای غربی است. این مجموعه‌ی علایق، از او شخصیتی چند بُعدی آفرید که تجلی آن از در تعلق خاطری عمیق به ایران و سرمایه‌های تاریخی آن هویدا است. او در تلفیقی برخاسته از نظام اجتماعی دوگانه‌ای که در آن رشد یافت در کنار ناسیونالیسم نسبتاً پر رنگ ایرانی قرائتی لطیف از دین و باورهای اعتقادی ارایه می‌دهد که در عین غربت خاص خود به گونه‌ای عارفانه و صوفیانه می‌نماید. در این باره بیش از همه با علی و حسین علیهما‌السلام دلبستگی نشان می‌دهد و تعلقش به این دو شخصیت دینی شاید برگرفته از خوی ایلپاتی اوست. از عشقی که به جوانمردی و شجاعت در سیمای این دو امام تجلی می‌یابد.

در بُعد ایران‌گرایی نیز، تعلقش بیش از همه به سرزمین ایران است. این دلبستگی او تا به جایی می‌رسد که از وزیدن بادهای ناملایم در سرزمین ایران دل‌آزرده می‌شود. در عین حال، منتقد آشکار دوره‌ی استبداد و هواخواه آزادی و سربلندی ایران است. پژمان به زبان فارسی عشق و افری داشته و ظهور سبک‌های نو را درنوردیدن مرز مقدس ادب پارسی می‌شمارد.

از عدم اهتمام نخبگان و اهل قلم به سرمایه‌های ادبی و تاریخی ایران دلگیر است. هم‌نوایی برخی جریان‌ها و نیز پاره‌ای از دولتمردان به بیگانگان را به نقد کشیده، بالاتر از همه بر علیه برخی شورش‌های محلی‌گرایانه‌ی منبعث از جنگ جهانی دوم در پاره‌ای بلاد مرزی ایران برآشفته می‌شود. پژمان این همه را در مجموعه‌ی کویر اندیشه آورده است و بی‌گمان در سایر آثارش نیز در این باره سخن گفته است.

یادداشت‌ها:

- ۱- دوران حیات پژمان بختیاری دورانی متلاطم و حادثه‌خیز از جنگ جهانی اول و دوم و نهضت‌های مشروطه و نفت و اشغال ایران توسط بیگانگان و برخی زمزمه‌های جداسری در ولایات بوده است.
- ۲- این بیت را ژاله قائم مقامی در وصف خود گفته است:
فکر من مافوق عصر و عصر من مادون عقل
زین تغابن شاید ار خود را به آتش در زخم

منابع:

- ۱- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱): *هویت اجتماعی*، ترجمه‌ی تورج احمدی، تهران: شیرازه.
- ۲- رزازی‌فر، افسر (۱۳۷۹): «الگوی جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۵، صص ۱۰۱-۱۳۳.
- ۳- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹): «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۵، صص ۱۹۳-۲۲۸.
- ۴- پژمان بختیاری، حسین (۱۳۷۲): *کویر اندیشه*، چاپ اول، تهران: نشر پارسا.

